

# آیا دادگاه‌های خانواده عمومی است؟

◀ بهروز کرباسچی



طرح سوال در نگاه اول عجیب به نظر می‌رسد و شاید پاسخی که به ذهن می‌رسد منفی باشد. لکن با ملاحظه آراء صادره از دادگاه‌های خانواده که عمدتاً تحت عنوان دادگاه‌های عمومی خانواده - عمومی حقوقی خانواده - حقوقی خانواده رای صادر می‌کنند، هر حقوقدانی در فکر فرو می‌رود که شاید واقعا دادگاه‌های خانواده، به عنوان دادگاه‌های اختصاصی، عمومی هستند و بدین جهت به جای تعجب، تفکر می‌کند که واقعت موضوع چیست؟ و با چه استدلالی می‌توان به دادگاه‌های اختصاصی لعاب عمومی هم داد؟! علی‌الخصوص که نظریه عمومی بودن دادگاه‌های اختصاصی هم طرفداران پروپا قرصی دارد که علیرغم هر استدلالی بر عقیده خود پای می‌فشارند. خصوصاً با طرح این موضوع در جمع همکاران دادگاه‌های تجدیدنظر تهران هر چند که عقیده اکثریت بر آن قرار گرفت که دادگاه‌های خانواده عمومی نیستند لیکن این اکثریت بسیار شکننده‌ای بود و طیف مخالفین این نظریه نیز کم تعداد نبودند. مطلب دیگری که باعث تعجب و تفکر می‌شود این است که در تعدادی از دادگستری شهرستان‌های استان تهران، به دادگاه‌های عمومی (علیرغم بودن دادگاه‌های خانواده) با ابلاغی که به شخص ریاست دادگاه داده شده است اختیار رسیدگی به بعضی دعاوی خانوادگی با حفظ سمت داده شده است یعنی ضمن اینکه دارنده ابلاغ دادگاه عمومی است به دعاوی خانوادگی هم رسیدگی کنند و به عبارتی بین این دو دادگاه نوعی جمع صلاحیت شده است و مشکل جایی است که با انتقال قاضی دارنده این ابلاغ مشترک، جانشین او خود را دارای صلاحیت رسیدگی فرض کرده و اثر ابلاغ به قاضی قبلی را قابل تسری به خود دانسته و به علاوه در مواردی که قاضی در مرخصی به سر می‌برد و دادرسی جایگزین او می‌شود دادرسی اثر ابلاغ رئیس شعبه را قابل تسری به خود دانسته و به دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند و متأسفانه نه روسای محترم مجتمع‌های خانواده و نه روسای محترم دادگستری شهرستان‌های استان تهران دفاعی از استقلال محاکم خانواده به عمل نمی‌آورند.

اما نمره نزاع چیست؟

نمره نزاع در این است که طرفداران عمومی بودن دادگاه‌های خانواده بر این عقیده‌اند که ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به اختصاصی، محاکم عمومی را از رسیدگی به دعاوی خانواده ممنوع کرده است لیکن دادگاه‌های اختصاصی

را از رسیدگی به دعاوی عمومی ممنوع نکرده است لذا دادگاه‌های خانواده دارای صلاحیت اضافی هستند و به همین جهت عنوان عمومی بودن را تحت عنوان دادگاه‌های خانواده نگه داشته و عنوانی ترکیبی به عنوان دادگاه‌های حقوقی عمومی خانواده و غیره ساخته و دادگاه‌های اختصاصی را تحت این عناوین ترکیبی معرفی و با این استدلال، صدور ابلاغ به شخص قاضی متصدی دادگاه عمومی برای رسیدگی به دعاوی خانوادگی توجیه شده است.

نگارنده این سطور به قدر بضاعت در جهت رد ادله مخالفین اختصاصی بودن محاکم خانواده مطالبی را تقریر و بر این اعتقاد است که دادگاه‌های خانواده، عمومی نیستند لیکن این مهم بدون یاری خواستن از صاحبین اهل نظر و جامعه حقوقدان ممکن است قانع‌کننده نباشد لذا نگاه قضات عالیقدر و وکلا و حقوقدانان محترم را می‌طلبید.

اما مخالفین اختصاصی بودن که در واقع محاکم خانواده را عمومی می‌دانند به دو دلیل عمده احتجاج می‌کنند:

۱- این عزیزان عقیده دارند که چون ابلاغ صادره برای آنها به عنوان دادگاه عمومی است، بنابراین به تبعیت از ابلاغ، دادگاه تحت تصدی، حتی اگر خانواده باشد عمومی است.

۲- قانون اختصاص تعدادی از محاکم موجود به دادگاه‌های خانواده موضوع اصل بیست و یکم قانون اساسی (دادگاه‌های خانواده) مصوب ۱۳۷۶/۵/۱۹ مجلس شورای اسلامی، دادگاه‌های عمومی را مأمور رسیدگی به دعاوی سیزده‌گانه مربوط به خانواده نموده است. لذا عمومی بودن محرز است و دادگاه‌های خانواده رنگ و بو و لعاب دادگاه‌های عمومی را دارند.

لیکن این دلایل برای عمومی تلقی کردن محاکم خانواده کافی نیست؛ زیرا دلایلی که عزیزان در این خصوص استناد می‌کنند امری اداری و تشکیلاتی است بدیهی است مطابق «اصل تبعیت قاضی از قانون» که در همه سیستم‌ها و نظام‌های حقوقی دنیا شناخته شده است و در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نظام جمهوری اسلامی عیناً آمده است قاضی نه تنها در نحوه رسیدگی و صدور احکام بلکه حتی در درج عنوان دادگاه‌های موجود کشور باید تابع قانون باشد نه تابع ابلاغ، واضح است که ابلاغ امری اداری و ستادی است و اثری در تعیین صلاحیت دادگاه ندارد. بدیهی است «صلاحیت هر محکمه را قانون

تعیین می‌کند نه ابلاغ و نه هیچ فرد دیگری»، به علاوه منفک شدن و اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به خانواده اثری در صلاحیت محاکم خانواده ندارد بحث صلاحیت یک دادگاه، امری قانونی و قضائی است در حالی که منفک شدن دادگاه اختصاصی از محاکم عمومی یک امر ستادی و تشکیلاتی است. حتی اگر دادگاه‌های خانواده اولاً و با لذات هم تشکیل می‌شد و یا دادگاه‌های خانواده از دادگاه‌های انقلاب اسلامی منفک و مأمور به رسیدگی به امور خانواده می‌شد این بحث انفکاک اثری در صلاحیت محاکم خانواده نداشت و آنها را عمومی نمی‌کرد.

اما اینکه چرا دادگاه‌های خانواده از دادگاه‌های عمومی منفک و [عنوان] اختصاصی یافت بدین علت بود که در پی اجرای بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت موظف بود که محاکم صالح خانواده ایجاد کند و چون اجرای این اصل (تشکیل دادگاه‌های مستقل خانواده) زمان‌بر و برای دولت باز مالی داشت با ماده واحده، رئیس محترم قوه قضائیه را مکلف نمودند که از دادگاه‌های موجود تعدادی به محاکم خانواده اختصاص یابد. بنابراین جدا شدن دادگاه‌های خانواده از پیکره دادگاه‌های عمومی یک امر اداری و تشکیلاتی است و تبعاً امر اداری در صلاحیت قضائی که مورد نظر ماست ذی‌مدخل نیست.

به دلایل ذیل نظریه عمومی دانستن دادگاه‌های خانواده مخالف موازین قانونی و مبانی حقوقی است:

۱ - قانون اساسی علیرغم اینکه در ماده ۱۵۷ به بعد قوه قضائیه را تحت فصل مجزا و جداگانه مأمور

ایجاد تشکیلات قضایی و رسیدگی به دعاوی بین مردم نموده است در بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی دولت را مکلف به تشکیل دادگاه‌های صالح خانواده نموده است به نظر می‌رسد که منظور از دادگاه صالح خانواده از نظر واضعین قانون اساسی دادگاهی بوده که فقط مخصوص رسیدگی به دعاوی خانواده باشد والا اگر منظور غیر از این بود ضرورت به ذکر در بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی نبود و به علاوه اصل اصالة الحقیقه و ظهور عبارت «دادگاه صالح خانواده» موید آن است که دادگاه اختصاصی برای خانواده باید مهیا شود.

۲ - روح قانون و علت چرایی وضع بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی روشن است زیرا خانواده سلول و هسته بنیادین جامعه است و از تشکیل این سلول‌ها و هسته‌های اجتماعی، جامعه شکل می‌گیرد. بدیهی است اشکال و اختلال در این هسته‌های کوچک اجتماعی ممکن است جامعه را با اشکالات بزرگتر مواجه کند لذا با کنترل این واحدهای کوچک، نظام‌های اجتماعی می‌توانند جامعه را به اهداف مورد نظر هدایت کنند. دین مبین اسلام و به تبعیت از آن نظام جمهوری اسلامی ایران با توجه به اهمیت خانواده مقررات آمرهای برای آن وضع نموده تا خانواده‌ها با اجرای این موازین و مطابق مقررات وضع شده حرکت و به اهداف مورد نظر شارع و نظام جمهوری اسلامی برسند بنابراین ضرورت وجود یک دادگاه خصوصی برای خانواده که قضات آن بتوانند بدون دغدغه دعاوی دیگر فقط به امورات خانوادگی رسیدگی کنند حتمی است. لهذا با توجه به اینکه روح قانون «جز منابع قانونی» است بنابراین هر تحلیلی باید به هدف و غرض قانون‌گذار نزدیک شود و این ملاک در نظر گرفته شود در حالی که اعتقاد به عمومی بودن محاکم خانواده، هدف و غرض قانون‌گذار را از این ملاک دور می‌کند.

۳ - با توجه به اصل «تبعیت قوانین عادی از قانون اساسی» و اینکه قوانین عادی نمی‌توانند مخالف قانون اساسی باشند لذا چون در بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی چیزی از عمومی بودن دادگاه‌های خانواده استنباط و استفاده نمی‌شود لذا قانون‌گذار در پی رعایت این اصل در بند ب ماده ۱۴ (اصلاحی ۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب از درج و قید «عمومی» به دادگاه‌های خانواده خودداری نموده است.

۴ - عمل لغو و بیهوده از قانون‌گذار بعید و مورد قبول نیست. تا سال ۱۳۷۶ که ماده واحده اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به خانواده وضع نشده بود محاکم عمومی به دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کردند اگر ضرورت اجرای اصل قانون اساسی نبود و اگر قرار بود که محاکم اختصاصی با صلاحیت عمومی تشکیل شود چه ضرورتی داشت که قانون‌گذار، مهندسی قانون قبلی را کنار گذاشته و طرحی نو دراندازد اگر قرار نبود دادگاه‌های اختصاصی فقط مخصوص رسیدگی به دعاوی خانوادگی باشند تصویب ماده واحده بیهوده بوده، زیرا با توجه به ممنوعیت محاکم عمومی در این ماده برای رسیدگی به دعاوی خانوادگی قانون‌گذار مترصد است مهندسی جدیدی ایجاد کند.

۵ - در ماده ۱۴ (اصلاحی ۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل

دادگاه‌های عمومی و انقلاب قانون‌گذار برای تمیز ماهیت مفاهیم با استفاده از علم منطقی دست به تقسیم زده است به عبارتی در علم منطقی برای شناسایی بهتر مفاهیم، تقسیم مطابق اصول این علم مفید فایده است (اصول منطقی تقسیم چهار مورد است که دو مورد مهم آن یکی این است که تقسیم مفید فایده باشد مثلا تقسیم یک چوب به ده قسمت خیلی مفید فایده نیست زیرا هر خصوصییتی که در قسمت اول است در دیگر قسمت‌ها موجود است. لیکن تقسیم چوب‌ها به چوب گردو، ارس، سرو و غیره مفید فایده است زیرا حکایت از محکمی و استحکام و سستی و یا کاربری خاصی از هر چوب دارد یا تقسیم انسان‌ها به سیاه و سفید و زرد و سرخ خیلی مفید فایده نیست لیکن تقسیم انسان‌ها به عادل ظالم، عالم و غیرعالم موید نوع خاصی از کردار و رفتار است دوم اینکه در تقسیم، اقسام باید قسم یکدیگر نباشند یعنی هر قسم با قسم دیگر متنافر باشد، در ماده فوق‌الاشعار قانون‌گذار دادگاه‌های کشور را به دادگاه‌های عمومی حقوقی - عمومی جزایی و خانواده تقسیم نموده است بدیهی است این محاکم با یکدیگر تفاوت دارند زیرا حق جزایی چیزی غیر از حق حقوقی است و اصولا برای رسیدگی به این دو حق آیین دادرسی و محاکم جداگانه‌ای وجود دارد و قاضی در امر کیفری نماینده جامعه است و اراده قانون‌گذار را اعمال می‌کند، هدف از رسیدگی جزایی، عبرت و تنبه است و توافقی برخلاف موازین جزایی، باطل. در حالی که در امر حقوقی قاضی بی‌طرف است قانون حکم عموما قرار داد است و هدف از موازین حقوقی تنظیم روابط حقوقی بین مردم است لذا در تنافر و اختلاف این دو حق، جای تردید نیست لیکن رسیدگی در محاکم خانواده نیز با این محاکم متفاوت است زیرا امور حقوقی ناظر بر اموال است و آراء محاکم حقوقی، اموال متعدد و مدیون را نشان می‌رود به عبارتی اموال ضمانت اجرای تعهدات است. در محاکم جزایی آراء صادره ناظر بر شخص و جسم اوست متهم به قتل، قصاص می‌شود یا حبس از او سلب آزادی می‌شود اما رسیدگی محاکم خانواده عمدتا بر روح شخص اصابت می‌کند و قانون‌گذار بر محاکم خانواده با امر شارع است یا حکم قانون‌گذار.

دعاوی نظیر نفی ولد - طلاق - سلب حضانت - اجازه ازدواج مجدد و از این قبیل دعاوی است که اصابت بر روح و جان انسانی دارد و لذا این محاکم هرچند تحت عنوان قوهای معین کار می‌کنند و از نظر اداری با این قوه رابطه عموم و خصوص مطلق را دارد و جزو تشکیلات اداری قوه قضائیه است لیکن از نظم قضایی و صلاحیت، (به شرح فوق) این محاکم متفاوت هستند. با این استدلال باید گفت در بند ب ماده ۱۴ (اصلاحی ۸۱/۷/۲۸) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، دادگاه‌های خانواده قسمتی از دادگاه‌های عمومی نیست بلکه قسم دادگاه‌های عمومی است زیرا اصولا جایی که دست به تقسیم مفهومی زده می‌شود غرض این است که تفاوت اقسام گفته شود وقتی گفته می‌شود عدد به زوج و فرد تقسیم می‌شود غرض این است که بگوییم هیچ فردی زوج نیست و هیچ زوجی فرد نیست و به همین جهت اگر قانون‌گذار عادی در بند ب ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب قید «عمومی» را

بر دادگاه‌های خانواده اضافه می‌کرد هم قادر به بیان محاکم نبود و هم قانون عادی، مخالف بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی می‌شد.

۶ - عزیزی که با استناد به منفک شدن محاکم خانواده از دادگاه‌های عمومی، محاکم خانواده را عمومی تلقی و خود را دارای امتیاز اضافی دانسته و چنین استدلال می‌کنند که محاکم خانواده، دارای صلاحیت عمومی هم هستند این ترجیح را چگونه نبیین می‌کنند زیرا مطابق این استدلال، محاکم اختصاصی مثل دادگاه انقلاب و دادگاه‌های ویژه روحانیت، نیز باید دارای صلاحیت اضافی باشند زیرا بدیهی است هر دادگاهی که در کشور تشکیل شود باید تحت نظر قوه قضائیه قرار گیرد، به عبارتی ابلاغ قضات آن و چگونگی تشکیلات اداری آن با قوه قضائیه خواهد بود. بنابراین آیا این محاکم هم می‌توانند به صرف اینکه ابلاغ آنها به وسیله مقام محترم قوه صادر و تحت نظارت اداری این قوه هستند خود را دارای صلاحیت برای رسیدگی به دعاوی عمومی بدانند؟ پس باید گفت این ترجیح بلا مرجح است.

۷ - تردیدی نیست که برای انتقال اندیشه‌ای به کسی یا برای انتقال اندیشه‌ای از کتابی به کسی از کلمات و عبارات استفاده می‌شود و بحث از دلالت الفاظ به وسیله فقهای معظم مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و مطابق اصل ظهور الفاظ بر حقیقت یا اصالة الحقیقه، الفاظ بر معنای حقیقی حمل می‌شوند. از بین فقها

### طرفداران عمومی بودن دادگاه‌های خانواده بر این عقیده‌اند که ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به اختصاصی، محاکم عمومی را از رسیدگی به دعاوی خانواده ممنوع کرده است

شیخ مرتضی انصاری دلالت الفاظ را تعبدی می‌داند ولی مشهور فقها دلالت الفاظ را بر معنای حقیقی از باب غلبه می‌دانند و به عبارتی توضیح می‌دهند که اگر احدی بگوید «رایت اسدا» حمل بر این می‌شود که معنای کلام و منظور او، اگر با قرینهای همراه نباشد باید حیوان درنده باشد زیرا غالبا از بیان این کلام غیر از این به دست نمی‌آید. بنابراین اگر مقرر چنین است که الفاظ بر معنای حقیقی حمل شوند؛ چه از باب تعبد (به قول شیخ مرتضی انصاری) و چه به تاسی از نظم مشهور فقها، از دادگاه‌های اختصاصی غیر از خصوصی بودن چیز دیگری نباید استخراج کرد. به عبارتی عموم به لحاظ اطلاق آن شامل خصوصی می‌شود لیکن از خصوصی نمی‌توان به لحاظ این اصل معنی عمومی هم استفاده کرد.

۸ - اصولا مطابق تبصره ۲ ماده ۲۴۹ قانون آیین دادرسی کیفری صلاحیت محاکم اختصاصی، نسبت به محاکم عمومی و بالعکس، صلاحیت ذاتی است و ذات یعنی شایستگی و توانایی که قائم به اوست و دیگری قادر به انجام آن نیست و بنابراین و با توجه به اینکه هر دادگاهی باید به آنچه در صلاحیت اوست رسیدگی کند لذا یک دادگاه نمی‌تواند دو صلاحیت ذاتی داشته باشد مگر قانون مقرر کند نظر به اینکه داشتن دو صلاحیت برای یک دادگاه خلاف اصل

است، لذا موافقین عمومی بودن دادگاه‌های خانواده باید دلیل ارائه کنند و الا قائل به دو صلاحیت عمومی و اختصاصی بودن برای محاکم خانواده جمع ضدین است و لذا معرفی دادگاه‌های خانواده، تحت عنوان دادگاه‌های عمومی خانواده، حقوقی خانواده و عمومی حقوقی خانواده جمع کردن دو صلاحیت در یک دادگاه و خلاف موازین است، بعضی از محاکم خانواده در توجیه چنین ترکیبی برای دادگاه خانواده چنین می‌گویند: قانون‌گذار، در ماده واحده اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به اختصاصی، صراحتاً دادگاه‌های عمومی را از رسیدگی به دعاوی که داخل در صلاحیت محاکم خانواده می‌باشد منع کرده است لیکن محاکم خانواده را از رسیدگی به دعاوی عمومی، با این منطوق صریح منع نکرده است لذا محاکم خانواده دارای چنین صلاحیتی هستند.

در حالی که این استدلال تمام نیست زیرا چنانچه گفته شد دلالت لفظ اختصاصی بر معنای خصوصی بودن از این جهت که اصولاً تخصیص به خودی خود و فی نفسه، نفی عموم نمی‌کند، مگر اینکه دلالت تخصیص، قطعی و یا به عبارتی خاص ناص باشد. به همین جهت علیرغم اینکه تشکیل دادگاه‌های مخصوص خانواده مستند به نص خاص بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی است برای اینکه قضات محترم علیرغم این قضیه و با آمدن ماده واحده صلاحیت قبلی خود را استصحاب نکنند صراحتاً محاکم عمومی را از

### معرفی دادگاه‌های خانواده، تحت عنوان دادگاه‌های عمومی خانواده، حقوقی خانواده و عمومی حقوقی خانواده جمع کردن دو صلاحیت در یک دادگاه و خلاف موازین است.

مداخله در دعاوی داخل در صلاحیت دادگاه خانواده ممنوع کرد لکن ظهور لفظ تخصیص و معنی و مفهوم تخصیص، قانون‌گذار را بی‌نیاز از ذکر ممنوعیت محاکم خانواده از رسیدگی به دعاوی عمومی می‌کرد مالا از نظم منطقی و با تحلیل نسبت اربعه بین محاکم عمومی و اختصاصی باید گفت رابطه محاکم اختصاصی است نسبت به عمومی «لا به شرط است یعنی هر جا محکمه اختصاصی تشکیل شده باشد چه دادگاه عمومی باشد چه نباشد این دادگاه باید به امور داخل در صلاحیت خود رسیدگی کند لیکن رابطه محاکم عمومی نسبت به محاکم اختصاصی «به شرط لا» است به عبارتی محاکم عمومی فقط وقتی به دعاوی داخل در صلاحیت خانواده رسیدگی می‌کند که محاکم اختصاصی تشکیل نشده باشد.

۹- تخصیص یعنی خارج کردن عناوینی از تحت عنوان عموم، و مفهوم آن یعنی نفی حکم قبلی و برقراری حکم لاحق یا جدید. به عبارتی تخصیص نفی حکم است به لسان حکم و اصولاً در میث علم اصول در باب تعارض بین ادله و احکام، فقهای معظم از تاسیساتی مثل تخصص و تخصیص و ورود و حکومت برای حل تعارض استفاده می‌کنند که بحث ورود همان موضوع ناسخ و منسوخ و بحث در تخصص عبارت است از اخراج موضوعی از تحت

عنوان عموم وجدانا، که این دو محل بحث نیستند. محل بحث تخصیص است به معنای «اخراج ما دخل» یعنی خارج کردن موضوعی که قبلاً داخل در عموم بوده است در واقع با آمدن تخصیص محدود عموم تنگ می‌شود به عبارتی تخصیص همیشه برای محدود کردن عموم است و فرق آن با حکومت آن است که قانون حاکم یا دلیل حاکم گاهی محدود قانون و حکم قبلی را تنگ و گاهی محدود عموم را توسعه می‌دهد و به عبارتی «ادخال ماخرج» می‌کند یعنی افرادی را تحت عنوان عموم قرار می‌دهد که معمولاً از معنای عموم خارج است. قبل اینکه حکمی بگوید؛ به استادان دانشگاه احترام کنید و حکم بعدی بگوید که به فرزندان اساتید هم احترام کنید در حالی که ممکن است فرزند استاد دانشگاه، استاد دانشگاه نباشد و آهانگر یا نجار باشد. بنابراین با توجه به مفهوم تخصیص که نفی موضوع است، تا سال ۷۶ محاکم عمومی به دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کردند. با تصویب ماده واحده اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به اختصاصی و با خارج کردن سیزده مورد دعاوی خانوادگی از محاکم عمومی، قانون‌گذار، عمومی بودن این دعاوی را نفی و محدود محاکم عمومی را تنگ نمود و در واقع با حکم قانون ماده واحده و نفی عمومی بودن محاکم، حکم لاحق و جدیدی مقرر داشت که این دعاوی در دادگاه جدید و خانواده رسیدگی شود لذا اگر قانون‌گذار در ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به اختصاصی، محاکم اختصاصی را از رسیدگی به دعاوی عمومی منع نکرد به لحاظ دلالت مفهوم اصولی اصل تخصیص بود نه اینکه با دادن صلاحیت اضافی به محاکم خانواده و محروم کردن دادگاه‌های عمومی از رسیدگی به دعاوی خانواده دست به کار عیبی بزند زیرا اگر قرار بود دادگاهی در کشور باشد که هم صلاحیت عمومی داشته باشد و هم صلاحیت اختصاصی، چه نیازی به ماده واحده اختصاصی بود زیرا محاکم عمومی که هم دارای صلاحیت عمومی و هم اختصاصی بودند به کلیه دعاوی رسیدگی می‌کردند و نیازی به تشکیل دادگاه اختصاصی برای خانواده نبود لیکن چون منظور مورد نظر قانون اساسی با وجود عمومی بودن محاکم و رسیدگی دادگاه‌های عمومی برآورده نمی‌شد لذا طراحی جدید قانون‌گذار این شد که محاکم خانواده که فقط صلاحیت رسیدگی به دعاوی خانواده را داشته باشند تشکیل شوند. دادگاهی که مستقل در محاکم عمومی باشند و به عبارتی هر یک نافی دیگری از نظر صلاحیت قضائی باشند و این اهمیتی نداشته باشد که دادگاه‌های خانواده اولاً و بالذات تشکیل شوند و یا از دادگاه‌های انقلاب منفک و مامور رسیدگی شوند یا از دادگاه‌های عمومی، آنچه محل بحث است اصل صلاحیت ذاتی است که ذات دادگاه‌های خانواده قائم به خود است و از نظر اصولی بعد از آمدن تخصیص در این بحث می‌شود که عموم به حال عموم باقی است به عبارتی عموم ممکن است به قدری تخصیص بخورد که از حال عموم بودن خارج شود و معمولاً بین فقها در این بحث نمی‌شود که با آمدن تخصیص حالت عمومی حفظ شود زیرا مفهوم تخصیص نفی عمومیت نیست و در معارضه بین عموم و خصوص با آمدن تخصیص

حکم به نفی عموم نمی‌شود. و اما در خصوص صدور ابلاغ برای قضات محاکم عمومی که ضمن حفظ سمت عمومی بودن به دعاوی خانوادگی هم رسیدگی کنند این اقدام در صورتی است که دادگاه اختصاصی تشکیل شده باشد چنانچه اداره حقوقی طی نظریه شماره ۷/۸۲۰۰۵ مورخ ۷۷/۱۲/۲ در این خصوص اظهار نظر نموده است لکن در صورتی که در محلی دادگاه خانواده تشکیل شده باشد صدور ابلاغ برای اشخاص، موقعیت قانونی ندارد زیرا از تاریخ تصویب ماده واحده قانون اختصاص تعدادی از محاکم عمومی به اختصاصی و در راستای بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی «فقط باید دادگاه صالح خانواده» تشکیل شود و به عبارتی دادگاه خانواده باید تشکیل شود نه قاضی خانواده، لذا در دادگستری‌هایی که علیرغم دادگاه اختصاصی، شعب عمومی با داشتن ابلاغ و ضمن حفظ سمت به دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کنند این اقدام خلاف موازین قانونی است و قوه قضائیه را با مشکل مواجه می‌کند و لذا ضرورت حفظ و نظارت بر اجرای صحیح قوانین ایجاب می‌کند روسای محترم دادگستری‌ها در این خصوص مراقبت و دقت بیشتری به عمل آورده و با توجه به اینکه از سال ۷۶، باید فقط «دادگاه صالح خانواده» تشکیل شود می‌توان گفت هرگونه ابلاغی که با وجود دادگاه‌های خانواده برای محاکم عمومی جهت رسیدگی به دعاوی خانوادگی صادر شود مطابق موازین نیست و قاضی رسیدگی‌کننده را مواجه با تخلف انتظامی می‌نماید لذا می‌طلبد که روسای محترم دادگستری‌ها و روسای محترم مجتمع‌های خانواده در جهت تطبیق وضع محاکم خود با قانون موضوعه کشوری اهتمام لازم معمول تا دستگاه قضائی با گام‌های استوارتری سیر به سوی عدالت نماید.

#### پی‌نوشت:

۱- یکی از فرق‌های بین تخصیص و حکومت این است که قانون حاکم به خودی خود و فی‌نفسه نفی موضوع می‌کند ولی تخصیص چنین نیست مگر اینکه تخصیص قطعی الدلالت و قطعی السند و قطعی‌الجهت باشد و علیرغم اینکه در خصوص بند سوم ماده ۲۱ قانون اساسی همه این شرایط جمع است معذالک به منظور رفع تردید در ماده واحده اختصاص تعدادی از دادگاه‌های عمومی به خانواده، صراحتاً محاکم عمومی را ممنوع کرده است.

#### فهرست منابع:

- ۱- قانون اساسی
- ۲- قانون آیین دادرسی مدنی
- ۳- قانون آیین دادرسی کیفری
- ۴- ماده واحده اختصاص تعدادی از محاکم عمومی اختصاصی
- ۵- فوئندالاصول، شیخ مرتضی انصاری، جزء ثانی، ص ۸۶۷
- ۶- منطق صوری، دکتر محمد خوانساری، ص ۱۶۹ الی ۱۷۰، جلد اول، چاپ دانشگاه تهران
- ۷- منطق مظفر، باب اصول القسمه، ص ۱۲۹، چاپ موسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

\* رئیس شعبه ۲۶ دادگاه تجدیدنظر تهران